

## تجلی باورهای خرافی در قصاید خاقانی

طاهره صادقی تحصیلی<sup>۱</sup>

دکتر محسن حسینی موخر<sup>۲</sup>

حشمت اله مهرابی<sup>۳</sup>

### چکیده

یکی از مفاهیمی که در شعر خاقانی نمود بسیار دارد، اشارات وی به باورهای غیر علمی و خرافی است. بررسی این امر، گذشته از اطلاعات و دانش وسیع شاعر، بیانگر رواج آن باورها در بین مردم عصر او و عدم مشابهت فرهنگ کنونی بشر با فرهنگ کهن است. در این مقاله، ابتدا به تحلیل و تقسیم بندی باورهای خرافی و دلایل اعتقاد مردم به آنها پرداخته شده، سپس باورهای خرافی موجود در قصاید خاقانی در عناوین مختلف طبقه بندی شده اند، آنگاه در ذیل هر عنوان، تحلیل هر یک از باورها ارائه شده و در مواردی نیز به شواهدی از دیگر شاعران اشاره شده است. از آنجا که فهم شعر خاقانی در بسیاری از موارد بدون آگاهی داشتن از این باورها امکان پذیر نیست، تلاش شده تا با اشاره به اشعاری که در بر دارنده ی یکی از باورهای عامیانه است خواننده را در فهم شعر خاقانی یاری دهیم. برخی از باورهای خرافی رایج در شعر خاقانی عبارتند از: جهیدن پلک، چشم زخم، شوم بودن مرغ بیگانه، شکستن سفال برای تسهیل زایمان، قبه کردن شراب و رسیدن مهمان، زمرد و افعی، دیو دیده و طلسم.

کلید واژه: باورهای خرافی، خاقانی، قصاید

### مقدمه

می دانیم که در شعر سبک آذربایجانی از نظر فکری فاضل نمایی و اشاره به علوم مختلف، تلمیحات گوناگون از جمله به آداب و رسوم مسیحیت، اشاره به فولکلور و عقاید عامیانه مطرح است. شاعران این مکتب کوشش بسیار داشتند تا اطلاعات مختلف خود را اظهار کنند و از دانش هایی که آموخته بودند در بیان مضامین شاعرانه بهره برند و اگر کسی را می یافتند که از این کار برکنار مانده بود او را بی مایه و کم اطلاع می شمردند و بر سخن او عیب می گرفتند. یکی از معروف ترین شاعران این سبک خاقانی شروانی است که در بیشتر علوم زمان خویش مهارت داشته و اطلاعات وسیع خود را در زمینه های مختلف نظیر: پزشکی، نجوم، علوم شرعی، فلسفه، ریاضیات، علوم ادبی و اعتقادات ملل در اشعارش منعکس کرده و گاهی از عقاید خرافی و خواصی که درباره ی حیوانات و اشیاء در میان مردم معروف بوده و در منابع و ماخذ رسمی یافت نمی شده استفاده کرده است. در حقیقت باورها و عقاید خرافی یکی از درون مایه های شعر خاقانی است. خاقانی همچون سایر شاعران شاخص زبان فارسی با توده ی مردم روابطی عادی و صمیمانه داشته، به گونه ای که با اخلاق و عقایدشان - منطقی یا غیرمنطقی - مانوس بوده است. وی با بهره جویی از باورهای عادی و عامی مردم، کوشید تا به سخنش رنگ ملی ببخشد و فرهنگ و سنت های جامعه خویش را در فراز و نشیب تحولات تاریخی از آسیب فراموشی حفظ کند. باورهایی که روزگاری زندگی انسان ها را تحت تاثیر قرار داده است. بعضی از این باورها به علت رشد علم و افزایش آگاهی مردم فراموش شده اند و بعضی هم همچنان

<sup>۱</sup> استادیار رشته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه لرستان Sadeghi.tahsili@yahoo.com

<sup>۲</sup> استادیار رشته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه لرستان Hoseyna\_sm@yahoo.com

<sup>۳</sup> دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه لرستان h.mehrabi2013@yahoo.com

رواج دارند. به هر حال تمام شعرا، به خصوص خاقانی سعی کردند مضامین به کار رفته در آثار شاعران گذشته را با سبکی نوین دنبال کنند. خاقانی با به کار بردن باورهای خرافی سعی در انتقال فرهنگ مردمان گذشته داشته است. در این مقاله کوشش شده است باورهای خرافی موجود در دیوان خاقانی به خوانندگان معرفی شود.

### پیشینه بحث

گرچه درباره ی شعر خاقانی پژوهش های زیادی صورت گرفته است ولی در زمینه باورهای خرافی در دیوان خاقانی به طور مستقل تحقیقی انجام نشده است. دکتر معصومه معدن کن در جلد اول کتاب «نگاهی به دنیای خاقانی» بخش کوچکی از کار خود را به باورها در دیوان خاقانی اختصاص داده است. در این بررسی نویسنده تنها به بیان گوشه ای از باورها و ذکر چند بیت بدون اشاره به نوع باور بسنده کرده است. افزون بر این، چند پایان نامه در زمینه ی باورهای عامیانه در دیوان خاقانی به چاپ رسیده است: باورهای طبی در اشعار خاقانی، محمدرضا پور شهرضا، اصطلاحات نجومی در دیوان خاقانی سعیددهقان پور، فرهنگ اصطلاحات طبی در دیوان خاقانی و مثنوی تحفه العراقین مریم السادات اسعدی و "مقاله ی باورهای عامیانه در دیوان خاقانی"، مجله آموزش زبان و ادب فارسی، دوره بیست و یکم، شماره ۴، تابستان ۱۳۸۶. در این آثار نیز نویسندگان مطالبی را تحت عنوان کلی باورهای عامیانه در دیوان خاقانی جمع آوری کرده اند و از تفکیک موضوعی باورها خود داری کرده اند.

### ضرورت بحث

بی تردید مهم ترین عاملی که در موجودیت هر جامعه ای نقش اساسی دارد فرهنگ آن جامعه است که عمده ترین عنصر در شخصیت دادن و شکوفا کردن استعدادهای درونی افراد به شمار می رود. هر جامعه ای فرهنگ خاص خود را دارد که در طول تاریخ تحت تاثیر عناصر گوناگون شکل می گیرد. فرهنگ رسمی هر کشوری برگرفته از فرهنگ شفاهی و عامه ی آن سرزمین است. آن چه امروزه به عنوان شاهکارهای ادبی و هنری در دسترس ماست، روزگاری به صورت پراکنده بر زبان نیاکان ما جاری بوده، بدون آن که خود بدانند خالق این آثار چه کسانی بوده اند؛ آن ها را نسل به نسل به صورت شفاهی از یکدیگر فرا گرفته و به آیندگان منتقل کرده اند. در واقع شخصیت های ادبی ایران و سایر کشورهای جهان از جمله: فردوسی، هومر، حافظ و شکسپیر با تاثیرپذیری از همین فرهنگ مردم، توانسته اند آن مجموعه فرهنگ انسانی را گردآوری و با ذوق و اندیشه ی ظریف خود شاهکارهای ادبی کلاسیک را به جامعه ی بشری اهدا کنند.

اعتقادات و باورهای عامیانه مردم در مقام یکی از عناصر غیر مادی فرهنگ در تمامی مراحل زندگی انسان نقش اساسی داشته اند و نشان دهنده ی درک انسان از خود و دیگران، زمان و مکان و شایسته و ناشایسته ها هستند. بسیاری از این باورها زاینده ی تخیل و نتیجه ی ترس و نگرانی درونی انسان هستند. در گذشته انسان همواره در **مقابله با طبیعت ناشناخته**، دچار ترس و اضطراب شده و برای رهایی از آن و تسکین و تشویش نگرانی خود به برپایی آیین ها و مراسم روی می آورد. بسیاری از باورها در ورای بعضی از میراث های مادی نهفته اند و در درون آن جریان دارند. به طوری کلی باورها، فرهنگ آدمیان را از دور دست ها به زمان ما می آورند و ابهامات ما را نسبت به برخی از چگونگی زندگی فرهنگی گذشتگان رفع می نمایند. بنابراین شناخت و آشنایی با این باورها به عنوان بخشی از فرهنگ ما از جایگاه خاصی برخوردار است.

باورهای عامیانه در یک دسته بندی به باورهای نجومی، پزشکی، خرافی، دینی، طبیعی، اسطوره ای و تاریخی تقسیم شده اند. در کتاب باورهای عامیانه در ایران آمده است: «عقاید و افکار عامه بر دو قسم است: یکی افکار و عقایدی که به تجربه برای مردم عاقل و خوش نیت حاصل شده است و آنان نیز برای نشر افکار و عقاید افسانه ها و امثال ساخته اند و دستورهای اخلاقی و اجتماعی را برای هدایت و تربیت خلق در ضمن این افسانه ها و امثال و آداب و رسوم گنجانده اند. دیگر نوع اعتقادات نامعقول و خرافی که بد اندیشان و شکست خوردگان جوامع به عمد یا غیر عمد ساخته و در میان مردم رواج داده اند؛ همچون امیال زشت، عقاید مربوط به جادو و یا برخی ادعیه و اوراد عجیب و غریب» (شعربافیان، ۱۳۸۳: ص ۳) از آنجا که این مقاله درصدد بررسی باورهای خرافی است ضرورت دارد درباره ی خرافات و دلایل اعتقاد مردم به آنها، بحث شود.

## خرافات و علل گرایش به آنها

درباره ی کلمه ی « خرافه » تعاریف زیادی صورت گرفته است. در فرهنگ نفیسی مفهوم خرافه سخت بیهوده و پریشانی ذکر شده است که خوشایند نباشد. رضا زاده ی شفق در باب کلمه ی خرافه می گوید: « ریشه لغت خرافه (خراف) به معنای چیدن میوه است. شاید خریف هم که به معنی پاییز است بخاطر رسیدن میوه ها در آن فصل باشد و نیز شاید هم از همین ریشه به پیر و فرتوت که به مثابه ی میوه ی زیاد رسیده و فاسد است (خرف) می گویند. « خرافه » مصدر فعل خرف است.» (رضا زاده شفق، ۱۳۱۹: ۲)

در دایره المعارف تشیع نیز چنین آمده است: « می گویند خرافه نام مردی از قبیله ی (عذره) بود و از احوال و اسرار اجنه خبر داشت و آنچه را که از آنها می دید نقل می کرد، اما کسی سخن او را باور نداشت و مردم که سخنانش را تکذیب می کردند می گفتند: « هذا حدیث خرافه و هی حدیث مستملح کذب » یعنی سخن ساخته ی خود خرافه است و این سخن ملیح و شنیدنی اما دروغ است» در همان کتاب باز آمده است: « خرافه یا خرافات عبارت است از اعتقادات بیهوده و بی اساس که با عقل و منطق و واقعیت سازگاری نداشته باشد.» (قلی زاده، ج ۷، ۱۳۷۸: ۱۰۷)

به هر حال خرافات مجموعه ی گفتار و رفتار و اعتقادات نامعقولی است که ظاهراً منشاء منطقی و علمی روشنی نداشته عمدتاً به واسطه جهل آدمی نسبت به مسائل هستی در بین توده مردم رواج می یابد. خرافه، یک پدیده ی روحی- اجتماعی است. هر یک از انسانها در طول روز و شب، چه آگاهانه و چه ناخودآگاه، در رفتار و گفتار خود، به شکلهای گوناگون از باورها و اعتقادات خرافی استفاده می کنند. اعتقادات خرافی در بسیاری مواقع رفتار آدمیان را به شکل ملموس در می آورند. آدمیان را نسبت به عمل یا دوری از عملی بر می انگیزند، به منش، شخصیت و تفکرشان شکل می بخشند و موجبات موفقیت یا شکست آنها را فراهم می سازند.

گرچه می توانیم خرافات را عبارت بدانیم از باورهای باطل و بی اساس که فاقد مبنای علمی و عقلی باشند، اما ذکر این نکته ضروری است که خرافه نسبت به درجه فهم و بصیرت بشر، معنا می یابد و می تواند وجود داشته باشد. چه بسیاری از مسائل که به نظر ما خرافه اند، اما در دوره های قبل به دلیل محدود بودن علم بشر، معقول و مقبول بوده اند. مثلاً این عقیده که شکستن آینه شگون ندارد، به نظر ما عقیده ای بی اساس و خرافاتی به نظر می آید؛ اما باید گفت که در روزگار قدیم، مردم تصور می کردند شکل و سایه و عکس انسان، قرین یا جزو روح انسان است و با شکسته شدن آینه نقش انسان باطل می شود و در واقع، روح او صدمه می بیند.

تی اس نولسون که درباره ی خاستگاه خرافات و رسوم عامه، پژوهشی ارزشمند انجام داده است، معتقد است که « خاستگاه حقیقی خرافات را باید در مساعی نخستین انسان در امور زیر جستجو کرد: توضیح اسرار طبیعت و هستی، آرزوی مطلوب ساختن سرنوشت به نفع خود و دیدن آینده در حال، آرزوی برکنار ماندن از تاثیر شیطانی که قادر به درک آنها نبود، تلاشی ناگزیر برای نفوذ در آینده. تنها از این منابع و سرچشمه هاست که می باید نظام اعتقادی خام و ابتدایی بشر برخاسته و برخیزد. وی سپس اضافه کرده که: « روی هم رفته خرافات را می توان در قالب اشکال زیر بیان کرد:

- ۱- اعتقاد به این که اگر به عمل خاصی اقدام شود؛ نتیجه خوبی در بر نخواهد داشت.
- ۲- انجام مراسم خاصی که نتایج دلخواه به بار خواهند آورد.
- ۳- ذکر علایم خاصی که به اعتقاد بیان کننده ی آنها، باعث حوادثی نیک یا بد خواهند شد.» (وارینگ، ۱۳۷۱: صص ۱۰ و ۱۱)

با نگاهی به گستره ی خرافات در جوامع مختلف در می یابیم که این گونه باورها چنان در تار و پود افکار و فرهنگ مردم جای گرفته است که به سختی می توان برای آن حد و مرزی قایل شد یا بطور مشخص و به تفکیک و مرزبندی این گونه عقاید پرداخت. آنها به طور مستقیم به خود فرد بر می گردد. به عنوان مثال شخصی به خود تلقین می کند اگر با قلم خاصی در امتحان ها شرکت کند موفق خواهد شد.» (جاهودا، ۱۳۶۳: ۲۷)

« نوع دیگر خرافاتی هستند که جنبه ی اجتماعی دارند، افکار مرسوم و احساسات غیر منطقی که گروه زیادی در جامعه به آن معتقد و پایبند هستند.» (پاکدامن، ۱۳۷۸: صص ۲۷)

صادق هدایت مهم ترین مصادیق خرافات را این گونه بر شمرده است: « و آنچه جزو خرافات باشد جادوگری، مرتاضی، کیمیاگری، درویشی، افسون، زهرها و نوش ها، تسخیر جانوران، پیش گوئی، جن گیری، آینه بینی، تفال، بدقدم و خوش قدم، عطسه، آمد و نیامد، چشم شور، چشم زخم، تخم مرغ شکستن و خیر و شر است» (هدایت، ۱۳۸۵: مقدمه)

خرافه ها از لحاظ ماهیت و فلسفه ی پیدایش به چند دسته تقسیم می شوند: الف) خرافه های تلقینی: که همان خرافه های فردی هستند و افراد برای خود ساخته و به خود تلقین می کنند. ب) خرافه های تدافعی: که برای جلوگیری از آسیب رسیدن ساخته شده اند، مثل پاره کردن لباس برای جلوگیری از چشم زخم پ) خرافه های فرافکنانه: که مقصر ساختگی می سازد، مثل تخم مرغ شکستن یا چشم شور ت) خرافه های ذوقی: مثل فال حافظ و فال قهوه ث) خرافه های تسکینی: مثل خرافه هایی که بیماران برای باز یافتن سلامتی شان به کار می برند یا بخت گشایی ج) خرافه های تسخیری: مثل اعتقاد به اشباح یا غول ها. عواملی نظیر: ناتوانی از درک حقایق، جهل و نادانی، عوام زدگی و استفاده از جهالت و نادانی عوام توسط سودجویان باعث روی آوردن مردم به خرافات می شود. انسان همواره برای شناخت آنچه خارج از توانایی های اوست، با نگرش به اطراف خود در پی به وجود آوردن مجموعه ای از افکار بوده تا آن را توجیه کند، به عبارت دیگر انسان ها همواره کوشیده اند تا به جای واژه ی « نمی دانم» اوهام و خرافات را به هم آمیخته و مجموعه ای را ساخته و پرداخته کنند تا بتوانند آنچه را نمی دانند، توجیه کنند. توسل به جادو و طلسم و تعویذ، اعتقاد به چشم زخم، عقیده به حاکمیت سرنوشت، عقیده به بخت و شانس و سعد و نحس روزها در روزگار ما نیز از باورهای خرافی رایج محسوب می شوند. این باورهای خرافی در روزگار خاقانی نیز به شیوه و شکل خاص در بین مردم رواج داشته و از آنجا که خود شاعر نیز یکی از افراد و آحاد جامعه محسوب شده دارای عقاید و باورهای مشترک یا آنان بوده است خواه ناخواه پاره ای از این باورها در شعرش راه یافته است. به هر حال اولین هدف این مقاله، جمع آوری قسمتی از باورداشت های کهن مردم این سرزمین است که در اشعار خاقانی به آنها اشاره شده است. هدف دیگر، کمکی هر چند اندک، به فهم بعضی از ابیات خاقانی است، زیرا بدون اطلاع از باورهای نجومی یا طبی یا خرافی گذشتگان معنای بسیاری از ابیات شعری که به این نوع باورها اشاره کرده اند، غیر قابل فهم خواهد بود. بعد از این مقدمه به بررسی مهم ترین و پربسامدترین باورهای خرافی در قصاید خاقانی می پردازیم:

## ۱- اختلاج (جهیدن پلک)

اختلاج به معنی جستن و پرش اعضا و اندام های انسان بدون اختیار اوست. مثل جستن گوشه ی لب و پلک چشم. قدما جهیدن چشم را نشانه ی نحوست و رسیدن خبر بد می دانستند. خاقانی در یک مورد، جستن پلک را نشانه ی جنگ و رسیدن خبر پیروزی و شادی در جنگ می داند:

چون ز خروش دو صف وقت هزاهز کند چشم جهان اختلاج، گوش زمانه طنین ( خاقانی / ۳۳۵)  
مولوی نیز پریدن چشم چپ را نشانه شادی دانسته است:

چون چشم چپ همی پرد نشان شادی دل دان چو چشم دل همی پرد عجب آن چه نشان باشد (غزلیات/ ۱۸۲)  
نظامی هم اختلاج را دلیل محنت های بزرگ می داند:

بلی هست آزموده در نشان ها که هر کش دل جهد بیند زیان ها  
کنونم می جهد چشم گهر بار چه خواهد دید بسم الله دگر بار (خسرو و شیرین / ۲۰۴)

## ۲- چشم زخم

چشم زخم یا « چش زخم» در فرهنگ عامه آزار یا گزند است که فرد از نگاه کسی دیگر (معمولا دشمن حسود) می بیند. کسی را که گمان می رود چشمش تاثیر بد دارد، بد چشم، شور چشم، چشم رسان و فعل او را چشم زدن، چشم رسانیدن و نظر زدن می نامند.

اعتقاد به چشم زخم در میان ملت ها، ریشه ای عمیق دارد. قرآن کریم نیز بر درستی آن صحه گذاشته است. مفسران، آیه ی شریفه ی « و ان یکاد الذین کفروا لیزلقونک بابصارهم لما سمعوا الذکر و یقولون انه لمجنون و ما هو الا ذکر للعالمین» « قلم:

۵۱-۵۲) را مربوط به چشم زخم و دفع آن دانسته اند. در دایره المعارف دین ( ویراسته ی الیاده) آمده است که اعتقاد به چشم بد، جهانی است. پیامبر (ص) فرموده است: « العین حق » ( چشم زخم حقیقت دارد) (خرمشاهی، ۱۳۷۷: ۸۷۳) انسان پیوسته برای مراقبت و محافظت از جان و اموال خود، دغدغه و اضطراب داشته است. لذا برای ایمن ماندن از چشم زخم به انواع تعویذها و وردها متوسل می شد. استفاده از مهره های رنگی به ویژه آبی، سیاه و سفید و یا قطعه ای از چوب برخی درختان، بر زمین زدن تخم مرغ، دوری از همصحبتی با افرادی که دارای چشمان آبی، موی بور، و مردم کم مو و موارد بسیار دیگر و در نهایت دود کردن اسپند برای دفع چشم زخم در میان مردم رواج داشته است. گرچه در صحت چشم زخم تردیدی وجود ندارد اما در گذشته از شیوه های غیر علمی و خرافی برای ایمن ماندن از آن سود می بردند. در اشعار خاقانی به چشم زخم و اثرات آن زیاد بر می خوریم که خود نشان دهنده ی قوت اعتقاد به آن در روزگار اوست. وی به شیوه ها و اعمالی که برای دفع چشم زخم بسیار معمول بوده، اشاره می کند:

#### الف- اسپند سوختن:

تا رخ ورای ترا در نرسد چشم بد	مردم آن چشم ها جمله سپند تو باد (خاقانی/ ۵۸۷)
تا صد هزار دانه ی دل ها سپند اوست	عین الکمال خود به کمالش کجا رسد ( خاقانی/۵۹۷)
این پیر زن ز دانه ی دل می دهد سپند	تا دفع چشم بد کند از منظر سخاش (خاقانی/۲۳۱)
سپند از پی آن شد فروخته	که آفات به آتش شود سوخته.
فسونگر دگرگونه گفتست راز	که چون با سپند آتش آمد فراز (اقبالنامه/ ۱۱۸)
جان عشاق سپند رخ خود می دانست	و آتش چهره بدین کار برافروخته بود (حافظ نامه/۷۶۲)
ب- بهره بردن از زغال آب <sup>۱</sup> و اسپند:	
آن زغال آب و سپندی که عرض دفع نکرد	هم بدان پیر زن مخرقه خر باز دهید (خاقانی/۱۶۴)
پ- نمک پاشیدن بر آتش:	
شو نمک بر آتش افکن، کز سر خوان بهشت	خوش نمک در طبع و شکر در زبان آورده ام (خاقانی/۲۵۶)
نشگفت که چون نمک بر آتش	لب را مدد از فغان ببینم (خاقانی /۲۶۵)
ت- استفاده از شاخ آهو چنگ شیر:	
در حمایل سرو و چنگ چو سودیش نکرد	چنگ شیر و سروی آهوی نر باز دهید (خاقانی/۱۶۴)
ث- نیل کشیدن:	
دفع عین الکمال چون کند	رنگ نیلی که بر رخ قمر است (خاقانی/ ۶۷)
بر دل من نشان غم ماند چون داغ گازران	تا تو ز نیل رنگرز بر گل تر نشانگری (خاقانی/ ۴۲۱)
تو نیل بر کشی به مه از بیم چشم بد	من غرق نیل چشم چو نیلوفر آیمت (خاقانی/۵۷۳)
این باور در شعر دیگر شاعران نیز رواج داشته است:	
نیل خواهد رخ خورشید مگر وقت زوال	قصر میمون ترا ناقص از آن ساز دفی (انوری/۹۰۸)
هر نیل که بر رخس کشیدند	افسون دلی بر او دمیدند (لیلی و مجنون/۳۵۰)
گفتی که نیل کرده ام از بهر چشم زخم	آن نیل چشم زخم کند مر ترا مکن (امیر خسرو دهلوی/۲۷۰)

#### ۳- دیو دیده و ماه نو

قدما عقیده داشتند که اگر دیوانه ماه نو را ببیند دیوانگی اش زیاد می گردد. « باور عامیانه ای است که جن زده و صرعی از دیدن ماه نو آشفته می شود و به حالت جست و خیز در می آید.» (مصفی، ۱۳۸۱: ۶۹۰) خاقانی بارها کلمات « سودا»، « هلال» و « دیوانه» را با هم به کار برده است:

<sup>۱</sup> - مرکب و سیاهی باشد که در دوات کنند و به عربی حبر و مداد گویند.

عیدیست فتنه زا زهلال معبرش      دل کان هلال دید بشیید برابرش  
 آری چو فتنه عید کند شیفته شود      دیوانه ی هوا، ز هلال معبرش  
 من شیفته چو بحر و مسلسل چو ابر از آنک      هم عید و هم هلال بدیدم بر اخترش (خاقانی/۲۲۳)  
 عید منی و من که همی شییم از هلاکت      دیوانه ام که جز تو مه پیکری ندارم ( خاقانی/۲۸۰)  
 ز آن چوهلالی چوب دف شیداشده خم کرده کف      ماخون صافی رابه کف ازحلق عمدا ریخته (خاقانی/۳۷۸)  
 نظامی هم بارها به این باور اشاره کرده است:  
 ملک چون جلوه دلخواه تو دید      تو گفתי دیو دیده ماه نو دید (خسرو و شیرین/۳۹۲)  
 بود چون تشنه ای که باشد مست      آب بیند بر او نیابد دست  
 یا چو صرعی که ماه نو بیند      بر جهد گاه و گاه بنشیند (هفت پیکر/۳۰۱)

#### ۴- دیو دیده و طلسم

طلسم از Telesma یونانی گرفته شده است. «عملی بیرون از عادت که مبدا آن را قوای فعاله ی آسمانی و قوای منفعله زمین دانند و بدان، امور عجیب و غریب پدید آید. طلسم می تواند از عمل فوق عادت باشد یا نوشته ای شامل اشکال و ادعیه ای که به توسط آن عملی خارق عادت انجام دهند یا شکل و صورتی که بر سر خزاین و دفاین تعبیه کنند.» (یاحقی، ۱۳۸۶: ص ۵۵۸)

خاقانی در ابیات زیر به استفاده از طلسم برای درمان بیماران صرعی و دیو دیده اشاره می کند:  
 و اینک خزان معزم عید است بهر صرع      بز برگ زر نوشته طلسم مزعفرش (خاقانی/۲۲۲)  
 مصروع بود دریا، کف بر لب آوریده      آمد سنان خسرو، بنوشت حرز حالش (خاقانی/۲۲۸)  
 خم چو پری گرفته ای یافته صرع و کرده کف      خط معزمان شده برگ رز از مزعفری (خاقانی/۴۳۰)

#### ۵- زمرد و افعی

زمرد یکی از سنگ های قیمتی است که به رنگ سبز یافت می شود. برخی از مردم بر این باورند که زمرد دارای قدرت و خاصیتی ماورایی است و می تواند به عنوان یک وسیله ی تدافعی در مقابل چشم زخم مورد استفاده قرار گیرد. مثلا معتقد بودند نگریستن به زمرد دیده ی مار را کور می کند.

در کتاب تحفه ی حکیم آمده است: « زمرد از کان طلا و غیر او به هم رسد. مقوی دل و جوهر روح و تریاق زهر هوام و مفرح و رافع هموم است... گویند چون افعی را نظر بر او افتد کور شود.» (مومن حسینی، ۱۳۳۸: ۱۳۷)

خاقانی در شکایت از روزگار می گوید این فلک افعی آسا خود لباسی زمردین بر تن دارد و هیچ گزندی به او راه نمی یابد:

فلک افعی تن زمرد سلب است      دفع این افعی پیچان چه کنم (خاقانی/۲۵۱)  
 و گر فعل ارقم کند من که چرخم      زمرد جز از بهر ارقم ندارم (خاقانی/۲۸۵)  
 در کتاب **مثنوی معنوی** نیز آمده است:

زان زمرد مار را دیده جهد      کور گردد و رهرو وارهد (مثنوی/۹۰۵)  
 آن زمرد باشد این افعی پیر      بی زمرد کی شود افعی صریر (مثنوی/۱۱۹۴)

#### ۱۰

#### ۶- سفال و زایمان

عوام بر این باور بودند که برای تسهیل زایمان بایستی سفال نو را شکست. خاقانی در بیت زیر به این باور اشاره می کند:

سفال نو شود گردون چو باشد      عروس خاطر ام را وقت زادن (خاقانی/۳۱۹)

## ۷- قبه کردن شراب و رسیدن مهمان

قدما معتقد بودند اگر باده قبه کند نشانه ی آن است که مهمانی از راه می رسد. خاقانی نیز سروده است:

چون قبه کند باده گویند رسد مهمان      مهمان رسدت زهره که آثار نمود آنک (خاقانی/۴۹۸)

## ۸- مار و گنج

گذشتگان بر این باور بودند که مار بر روی گنج می خوابد و پاسبان آن است ( هر جا گنج است مار هم وجود دارد. مار

دور گنج حلقه می زند). خاقانی نیز سروده است:

بی حاجبی لا به در دین مرو که هست      دین گنج خانه ی حق و لاشکل ازدها (خاقانی /۳)  
بر سر گنج سخاش خامه ی او ازدهاست      در دهن خاتمش مهره ی او آشکار (خاقانی /۱۸۴)  
گم کن زبان که مار نگهبان گنج توست      بر گنج تو، تو باش نگهبان صبحگاه (خاقانی /۳۷۵)  
گنج بهار آنک روان، میغ ازدهای گنجبان      رخس سحاب آنک دوان وز برق هرا داشته (خاقانی /۳۸۴)  
کعبه گنج است و سیاهان عرب ماران گنج      گرد گنج آنک صف ماران فراوان آمده (خاقانی /۳۷۱)

سعدی نیز این باور عامیانه را به کار برده است:

جور دشمن چه کند گر نکشد طالب دوست      گنج و مار و گل و خار و غم و شادی به هم اند (گلستان/۵۰۲)

## ۹- شوم بودن مرغ بیگانه

مرغ بیگانه یا خروس بی محل، مرغی است که نا به هنگام بخواند و عوام آن را شوم می دانند. « خروسی که بی وقت

بخواند باید کشت یا بخشید و گرنه صاحبش می میرد. به روایت دیگر بنده آزاد کن است.» ( هدایت، ۱۳۸۵: ۱۰۹ )

درباره ی خروس معتقدند که از مرغان مقدس است و به فرشته ی بهمن اختصاص دارد. در سپیده دم با بانگ خویش، دیو ظلمت را می راند و مردم را به برخاستن و عبادت و کشت و کار می خواند. این حیوان، با کمک سگ، در برانداختن دشمنان از همکاران سروش بشمار می رود. علاوه بر این، وظیفه ی پیک سروش نیز بر عهده ی اوست و از طرف او در سپیده دم، مزده ی سپری شدن تاریکی شب و برآمدن فروغ روز را به همراه دارد. در حالی که دیو باشاسب مردمان را به خواب دعوت می کند. ( یاحقی، ۱۳۷۹: ذیل خروس) لک های لرستان خروس را « کله شیر» به تخفیف « ل» می نامند که نشان از عظمت آن دارد. خروس در اسلام نیز گرامی بوده است.

در تفسیر طبری آمده است که در شب معراج، پیامبر در آسمان چهارم، مرغی دید سپید تر از عاج، بر مثال خروس،

پای او بر هفتم طبقه ی زمین بود و سر او بر هفتم آسمان، جبرئیل به پیامبر گفت: این خروس سپید است که هر گاه دو بال خویش باز کند و بانگ زند، جمله ی خروس های زمین نیز بانگ کنند. (طبری، ۱۳۳۹، ج ۱، ص ۱۹۱)  
به همین جهت، مرغ بی هنگام که از قانون طبیعت و پیروی از خروس آسمانی سرپیچی نموده است؛ نحس شمرده شده و کشتن یا بخشیدن آن را توصیه کرده اند.

خاقانی هم مرغ بیگانه را سزاوار کشتن می داند:

چو شمع صبحگاهی و چون مرغ بیگهی      الا سزای کشتن و گردن زدن نیند (خاقانی/۱۷۵)

مولوی نیز به این باور اشاره کرده است:

جبر، خفتن در میان ره زنان      مرغ بی هنگام کی یابد امان؟ (مثنوی / ۸۷)

مرغ بی وقتی سرت باید برید      عذر احمق را نمی شاید شنید (مثنوی / ۹۸)

## ۱۰- مهره ی مار

مهره ی مار یکی از احجار حیوانی است که حکم پادزهر داشته است. « مهره ی مار در عربی به حجرالحیه معروف

است و دارای اقسامی است، قسمی معدنی که آن را مار مهره گویند و در معدن زبرجد به هم می رسد و آن زبرجدی رنگ و

مایل به سیاهی و خاکستری است. دوم حیوانی که در عقب سر افعیان یافت می شود، چون از گوشت جدا کنند نرم است و بعد حجریت یابد.» (معین، ۱۳۵۶: ذیل مهره)

مهره ی مار در گذشته چیزی محبوب و مطلوب بوده و عوام به دلیل اعتقادی که به اثر جادویی آن داشتند و آن را موجب جلب مودت و رفع گرفتاری می دانستند، جویای آن بودند. در کتاب از خشت تا خشت آمده است: « زنان به مهره ی مار دلبستگی داشتند و آن را به بهای گران می خریدند و با انجام کارهایی آن را برای افزونی مهر آدم مورد نظرشان استفاده می کردند. درباره ی زنی که نزد کس یا کسانی بسیار محبوب بود می گفتند: لابد مهره ی مار دارد که این همه دوستش دارند.» (کتیرایی، ۱۳۷۸: ۴۲۹)

خاقانی از مهره ی مار و افعی گاهی با صفت « نوشین» یاد می کند که خود نشان دهنده ی اعتقاد به آثار مثبت این مهره است:

شمه ای از خاطرش گر بدمد صبح وار / مهره ی نوشین کند در دم افعی لعاب (خاقانی/ ۴۹)  
گر ز درت غایبیم، جان بر تو حاضر است / مهره ی نوشین کند در دم افعی لعاب (خاقانی/ ۴۹)  
گلبن وصل ترا خار جفا بر رهست / مهره چه بینی که هست مار نگر در کمین (خاقانی/ ۳۳۴)  
مهره نگر گو مباش افعی مردم گزای / ناله طلب گو مباش آهوی صحرا نشین (خاقانی/ ۳۳۶)

به این باور در صفحات ۲۶۰، ۳۹۰، ۴۳۴ دیوان خاقانی نیز اشاره شده است.

## ۱۱- نعل در آتش نهادن

یکی از طلسمهایی که در قدیم به کار می رفت نعل در آتش بود. « طولانی شدن سفر و اشتیاق به بازگشت سفر کرده، در دل خویشان و آشنایان، به تدبیر سازی هایی می انجامیده است و نعل در آتش نهادن، مرسوم ترین کاری بوده است که انجام می شده است. بر روی نعل اسب، نام شخص را به حروف ابجد حک می کرده اند و آن را در آتش پنهان می ساختند. سپس با خواندن اوراد و دمیدن آفسون هایی، شخص مورد نظر را رام می کردند و وی را مضطربانه به برگشتن سراغ آشنایانش بر می انگیختند.» (شمیسا، ۱۳۶۲: ذیل « نعل در آتش»)

« نعل در آتش» که در ادبیات فارسی کنایه از ایجاد « بیقراری» و « اضطراب» است از عملیات جادوگران و ساحران بوده است. خاقانی از چگونگی این عمل و نتیجه ی آن، که احضار فرد مورد نظر و حضور فوری اوست، می گوید:

بابلیان عید را نعل در آتش نهند / کز حد بابل رسید عید و مه نو به هم (خاقانی/ ۲۲۳)  
گفتی که نعل بود در آتش نهاده، ماه / مشهور شد چو شد زن دود افکن از سرش (خاقانی/ ۲۱۵)  
گر نه شب از عین عید ساخت طلسمی بخرم / عین منعل<sup>۱</sup> چراست در خط مغرب رقم (خاقانی/ ۲۶۱)  
زهره با ماه و شفق گویی ز بابل جادویی است / نعل و آتش در هوای قیروان انگیخته (خاقانی/ ۳۹۴)  
هر که چنین لشکرش نعل در آتش نهاد / نعل بها داد عمر بر سر میدان او (خاقانی/ ۳۶۴)

این باور در شعر فارسی سابقه ای دیرین دارد:

وانکه به دریا در سختی کش است / نعل در آتش که بیابان خوش است (مخزن الاسرار/ ۸۴)  
زان نعل تو در آتش کردند در این سودا / تا هر دل سودایی در خود شری یابد (غزلیات شمس/ ۲۰۰)

## ۱۲- نگریستن به آینه در شب

گذشتگان نگاه کردن به آینه را در شب شوم می دانستند و معتقد بودند هر کس به شب در آینه نگاه کند دیوانه می شود. در کتاب فرهنگ مردم لرستان آمده است: (نگاه کردن به آینه در شب رنگ صورت را زرد می کند.) (شادابی، ۱۳۷۷: ۶۷)

در بیت زیر به این باور اشاره شده است:

گر چه به شب آینه نباید نگریدن / در تو نگرم که آینه دیدار نمایی (خاقانی/ ۶۹۶)

<sup>۱</sup> عین منعل استعاره از ماه نو که به حرف عین می ماند.



## نتیجه گیری

طی این تحقیق مشخص شد شعر خاقانی مشحون از باورهای عامیانه است. این باورها در زمینه های مختلفی نظیر: پزشکی، نجومی، خرافی، طبیعی، دینی و ... به کار رفته اند. از میان باورهای متعدد در دیوان خاقانی، باورهای خرافی بخش قابل توجهی را به خود اختصاص داده است. گاه بخشی از این باورها جزء دانشها یا اطلاعات عمومی عصر خاقانی بوده است. بخشی از این باورهای خرافی عبارتند از: جهیدن پلک، چشم زخم، شوم بودن مرغ بیگانه، زمرد و افعی، دیو دیده و ماه نو، دیو دیده و طلسم. به هر حال وجود این مسائل در شعر خاقانی حاکی از رواج خرافات در روزگار شاعر و اعتقاد وی به این موضوع است. توضیح و تبیین این باورها باعث می شود تا فهم اشعار برای خوانندگان دیوان خاقانی آسان تر شود و او را دچار اشتباه نکند.

## منابع و ماخذ

- ۱- پاکدامن، محمد حسن؛ (۱۳۷۸)، جامعه در قبال خرافات؛ گناباد: نشر مرندیز.
- ۲- جاهودا، گوستاو؛ (۱۳۶۳)، روانشناسی خرافات؛ ترجمه محمد تقی براهنی؛ تهران: نشر نو.
- ۳- خاقانی شروانی، افضل الدین بدیل؛ (۱۳۸۲)، دیوان خاقانی؛ تصحیح ضیاء الدین سجادی؛ چاپ ۷، تهران: انتشارات زوار.
- ۴- خرمشاهی، بهاء الدین؛ (۱۳۷۷)، دانش نامه ی قرآن و قرآن پژوهی؛ تهران: انتشارات دوستان و ناهید.
- ۵- خرمشاهی، بهاء الدین؛ (۱۳۷۵)، حافظ نامه؛ بخش دوم، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- ۶- دهخدا، علی اکبر؛ (۱۳۷۲) لغت نامه؛ تهران: موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- ۷- رضا زاده شفق، صادق؛ (۱۳۱۹)، مبارزه با خرافات؛ تهران: بی نا.
- ۸- سعدی شیرازی، مشرف الدین مصلح؛ (۱۳۷۹)، گلستان؛ تصحیح و شرح خلیل خطیب رهبر؛ چاپ ۱۲، تهران: انتشارات صفی علیشاه.
- ۹- شادابی، سعید؛ (۱۳۷۷)، فرهنگ مردم لرستان؛ خرم آباد: انتشارات افلاک.
- ۱۰- شعرافیان، حمید رضا؛ (۱۳۸۳)، باورهای عامیانه در ایران؛ مشهد: انتشارات محقق.
- ۱۱- شمیسا، سیروس؛ (۱۳۷۵)، فرهنگ اشارات؛ ۲ جلدی، تهران: انتشارات فردوس.
- ۱۲- طبری، محمد بن جریر؛ (۱۳۳۹)، ترجمه و تفسیر طبری؛ به تصحیح و اهتمام حبیب یغمایی؛ تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۳- غلامرضایی، محمد؛ (۱۳۷۷)، سبک شناسی شعر پارسی؛ تهران: نشر جامی.
- ۱۴- قلی زاده، مصطفی؛ (۱۳۷۸)، دایره المعارف تشیع؛ (مقاله خرافات)؛ جلد ۷، تهران: نشر محبی.
- ۱۵- کتیرایی، محمود؛ (۱۳۷۸) از خشت تا خشت؛ تهران: نشر ثالث.
- ۱۶- مصفی، ابوالفضل؛ (۱۳۸۱)، فرهنگ اصطلاحات نجومی؛ چاپ ۳، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۱۷- معین، محمد؛ (۱۳۷۱)، فرهنگ فارسی؛ تهران: امیر کبیر.
- ۱۸- مومن حسینی، محمد؛ (۱۳۳۸)، تحفه حکیم مومن؛ تهران: کتابفروشی مصطفوی.
- ۱۹- مولوی بلخی، جلال الدین؛ (۱۳۷۳)، کلیات شمس؛ تصحیح فروزانفر، چاپ ۱۱، تهران: امیر کبیر.
- ۲۰- .....؛ (۱۳۷۰)، مثنوی معنوی؛ تصحیح رینولد، ای. نیکلسون؛ چاپ ۲، تهران: انتشارات شرق.
- ۲۱- نظامی گنجه ای؛ (۱۳۷۹)، خسرو و شیرین؛ تصحیح بهروز ثروتیان؛ تهران: توس.
- ۲۲- ..... (بی تا)، هفت پیکر، به تصحیح وحید دستگردی، تهران، انتشارات مطبوعاتی علمی.
- ۲۳- .....؛ (۱۳۶۴)، لیلی و مجنون، به تصحیح بهروز ثروتیان، تهران، انتشارات توس.

- ۲۴-.....؛ (۱۳۸۵)، مخزن الاسرار؛ تصحیح وحید دستگردی؛ به کوشش سعید حمیدیان؛ چاپ ۹، تهران: نشر قطره.
- ۲۵- وارینگ، فیلیپ؛ (۱۳۷۱)، فرهنگ خرافات؛ ترجمه و گردآوری احمد حجاران؛ تهران: ناشر مترجم.
- ۲۶- هدایت، صادق، (۱۳۸۵)، فرهنگ عامیانه مردم ایران؛ گردآورنده جهانگیر هدایت؛ چاپ ۶، تهران: نشر چشمه.
- ۲۷- یاحقی، محمدجعفر؛ (۱۳۷۹)، فرهنگ اساطیر؛ تهران: موسسه ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی و سروش.

